مؤثرترین شخصیت تاریخ معاصر

فاضل غیبی

فریدریش شیلر (۱۸۰۲ ـ ۱۷۵۹م.) شاعر ملی آلمان، تاریخ شناس برجسته‌ای نیز بود و بدین سبب در ۲۹ سالگی به استادیِ دانشگاه منصوب شد. نخستین سخنرانی او در این مقام در ۲۹ ماه مه ۱۷۸۹م. با عنوان"تاریخ به چه درد می‌خورد؟" با استقبال زیاد روبرو شد، چنانکه جمعی از ۴۰۰ نفر حاضر در سالن پس از کف زدنهای زیاد او را تا منزلش بدرقه کردند! آیا قابل تصور است که در ایران هم تاریخ شناسان چنین ارجی بیابند؟

برای مردم کشورهای پیشرفته "تاریخ" وسیله‌ای است که با استفاده از آن توانستند در دو سه سدهٔ گذشته به هویت و ارادهٔ ملی دست یابند. از این نظر جالب است که بدانیم تنها دو هفته پس از سخنرانی شیلر، سقوط زندان باستیل ناقوس انقلاب کبیر فرانسه را به صدا درآورد.

نقش "آگاهی تاریخی" در پیشرفت اجتماعی در این بود که نخبگان اروپایی با شناخت از تجربیات تاریخی اندیشیدند که آیا می‌توان جامعه را در روندی مطلوب به پیش برد و در جهتی مثبت آینده سازی کرد؟ آنان دریافتند که لازمهٔ رسیدن بدین، اراده و عمل مشترک جامعه است و "آگاهی تاریخی" زیربنای آن. از اینرو تاریخ نگاران مدرن کوشیدند تاریخ را اندیشمندانه بنگرند و به هدف علاقمند ساختن مردم، در نگارش آن از ظرایف ادبی نیز استفاده کنند.

اما براستی از چه چیز تاریخ می توان آموخت؟ پاسخ اینستکه: عملاً از زندگی شخصیتهای تاریخی. چرا که شناخت زندگی مردان و زنان بزرگ، زمانهٔ آنان را نیز به خوبی می‌شناساند. Jacob Burckhardt (۱۸۹۷ـ۱۸۱۸م.)، فیلسوف بزرگ تاریخ در قرن ۱۹م.، نوشت :

"تاریخ گاه بیگاه دوست دارد خود را در فردی متبلور سازد،.. فردی که محل تلاقی عام و خاص و همچنین حرکت و سکون است. چنین افرادی دولت‌ها، ادیان، فرهنگ‌ها و یا بحران‌ها را بازتاب می‌دهند." (۱۸۷۲م.)

زندگی شخصیتهای تاریخی، برخورد آنان به مشکلات و از همه مهمتر اهداف و امیدهای آنان، تأثیری تعیین کننده در تربیت فردی و اجتماعی دارد. تا آنجا که امروزه در مدرسه‌ها حتی علوم طبیعی را نیز در رابطه با زندگی دانشمندان می آموزند. از این رو بی‌سبب نیست که در کشورهای پیشرفته زندگینامهٔ شخصیت های تاریخی دوباره و دوباره از جهات مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد. رکورددار در این زمینه ناپلئون است که گویا تا بحال دو هزار جلد کتاب در شرح زندگی او انتشار یافته است!

چون از این دیدگاه به ایران بنگریم، با منظره ای پرتناقض روبرو می‌شویم. از سویی با تاریخی دیرینه و شخصیت های تاریخی پرشماری روبروییم، که جمع بزرگی از آنان در شمار نامدارهای جهان قرار دارند و از سوی دیگر آشنایی با آنان بطور شگفت‌انگیزی سطحی است. بویژه نسل جوان از ایران پیش از اسلام تنها نامی از کورش و داریوش شنیده و در تاریخ هزارهٔ گذشته نیز با چنان چهره‌های مخدوشی روبرو است که آشنایی با آنان علاقه‌ای را برنمی‌انگیزد.

در دوران معاصر شاید تنها شخصیتی که همگان او را به بزرگی می شناسند امیرکبیر باشد، اما کمتر کسی می‌داند که او چگونه از پسرآشپز به صدارت عظما رسید و یا چنان پرکار بود که در شبانه روز دو سه ساعت بیشتر نمی‌خوابید. معلوم نیست آیا امیرکبیر را از این نظر باید گرامی داشت که با از بین بردن رقبا، ناصرالدینشاه را به سلطنت رساند و یا بدین سبب که (به ادعای رفسنجانی) "قهرمان مبارزه با استعمار" بود؟ آیا بدین خاطر که چنان با هوش بود که سازمانی مخفی بوجود آورد که حتی مذاکرات درون سفارت انگلیس را به او گزارش می‌داد و یا چنان ساده‌لوح، که به فریب حاجب الدوله به حمام فین رفت تا خلعت بپوشد و به صدارت بازگردد؟ ..

از آنجا که عقل نزد همه کس به یکسان عمل می‌کند، بررسی عقلانی شخصیت‌های تاریخی باعث می‌شود، رفته رفته تصور و برداشتی مشترک از آنان، جانشین برخورد احساسی و تبلیغی شود.

در ایران، گذشته از کمبود بررسی عقلانی، موانع ذهنی بسیاری ما را از شناخت شخصیتهای تاریخی خود بازداشته است. یکی از این موانع ذهنی "بدآموزی" سعدی است مبنی بر این که:

بزرگش نخوانند اهل خرد   که نام بزرگان به زشتی بَرَد!

مانع دیگر، این اصل اسلامی است که: "کشته شدن دلیل حقانیت است". بنابراین در تاریخ هر "مبارز"ی بر حق بوده و هر "شهید"ی مقدس است و از برخورد انتقادی در امان! در نتیجه صحنهٔ تاریخ ایران همچون صحرای کربلایی توصیف شده است؛ مملو از قهرمانان پرشماری که معلوم نیست چرا "مبارزهٔ" آنان راه به جایی نبرده است.
بدین سبب نیز گذشته از امیرکبیر، به سختی بتوان ده شخصیت تاریخی را نام برد که در دوران معاصر از تأثیری "سازنده" و "ماندگار" برخوردار شده باشند. ممکن است از رضاشاه، مصدق، امین‌الدوله، رشدیه، کسروی، فروغی،.. یاد کرد، اما از آنجا که زندگی و خدمات آنان هنوز اندیشمندانه پژوهش نشده است ، حتی ایران‌دوستان نیز دربارهٔ آنان هم‌آواز نیستند.

در این جستار، چهره‌نگاری اندیشمندانهٔ شخصیت تاریخی "ناشناسی"، او را در جایگاه ویژه‌ای قرار می‌دهد:
محمد علی شیرازی (سید باب) در خاندانی از اشرافیت مذهبی بدنیا آمد. خاندان او هم به ردهٔ بالای رهبری شیعیان تعلق داشتند و هم تاجرانی ثروتمند بودند. از نوجوانی در بوشهر به تجارت با هند پرداخت و از همان اوان باهوش و سنت‌شکن می نمود. چنانکه رسم "دبّه درآوردن" نزد تاجران بوشهر را رعایت نمی‌کرد. بعدها به پیروانش گفت:
" من پیش از این تاجر بودم. شما باید در جمیع امور و در جمیع معاملات از من پیروی کنید. همسایگان خود را گول نزنید و مواظب باشید، کسی شما را نفریبد..."(۲۵۸)
از اینکه ورای منابع اسلامی به چه منابع فکری دسترسی داشته گزارشی در دست نیست. تنها آنکه جهانگردی روسی او را مشغول خواندن "انجیل" دیده است.(۲۱۶) به هر حال آثارش شاهدند که تسلط او بر "معارف اسلامی" بی نظیر بوده است. بسیار مهمتر از آن سرعت او بود که:
"گویا در عرض دو ساعت به اندازهٔ قرآن آیات می آورد؛ چنانکه کاتب از عهدهٔ نوشتن برنمی آید."(۱۸۵)
"مشهور بود .. سرعت قلم غریبی دارد. به قسمی که وقتی گوشهٔ کاغذ را می‌گیرد و به تندی می نویسد، وقتی به آخر صفحه می‌رسد، هنوز اول آن خشک نشده .."!(۱۹۴)
جای شگفتی نیست که گویا ۶۴ کتاب از او بجا مانده، که از آنها تنها یکی دو تا به چاپ رسیده است! تا بحال کوشش چندانی برای پژوهش در آثار باب صورت نگرفته، اما مسلماً در مقایسه با نوشتجات اسلامی، دستکم برای ۴۰۰ نفر از ملایان که بابی شدند، از کیفیت بالایی برخوردار بوده است.
تاریخ نگاران در این نکته هم رأی‌اند که تودهٔ مردم از ظنّ خود و به انگیزهٔ رهایی از اسلام به بابیت پیوستند. هما ناطق می‌نویسد:
"اگر برخی دولتمردان یا فقهای صوفی و شیخی و حتی گروهی از آزاداندیشان به دنبالش رفتند، می بایست انگیزهٔ دیگری می‌داشتند.."(۱۷۸)
اما سرگذشت او نشان می دهد، در درجهٔ اول ویژگی‌های بارز و تدابیر داهیانهٔ خود او بود که برآمدن چنین جنبشی را ممکن ساخت.
جنبش بابی از آنجا آغاز شد که به سال ۱۸۴۴م.، به زمانهٔ محمدشاه قاجار، ۱۸ جوان که بدنبال "باب امام دوازده" شهر به شهر می گشتند، در شیراز با جوانی ۲۴ساله روبرو شدند که به نهایت سادگی ادعایی تکان دهنده را با آنان در میان گذاشت:
".. چه مانع دارد که من شخص موعود باشم، چه اشکالی در این مسئله تصور می کنید؟"(۱۸۳)
این جوانان گروهی طلبه های ایرانی بودند که "با استعدادی کم‌نظیر همهٔ "معارف اسلامی"، از قرآن و حدیث و تفسیر را دریافته، اما در آنها جوابی بر مسایل ایران سراغ نکرده بودند." از اینرو "میل به یک دگرگونی عظیم، برای غلبه بر عقب ماندگی ایران، آنان را برای پذیرفتن شجاعانهٔ ادعایی بی نظیر آماده نموده بود." (۱۸۲)
چنانکه رویدادهای آتی نشان داد، گذشته از هوش و درایت، پاکی اخلاقی باب نیز برای پیروانش جلوه‌ای جالب داشت و نکته آنکه منش وارستهٔ او از "تربیت اسلامی" ناشی نبود، شاهد آنکه، در گزارشی از سفر حج نوشت:
"چنانچه خود در سفر مکه دیدم، که نفسی خرج‌های کلیه می نمود و از رفیق خود، که هم منزل او بود، بقدر یک فنجان آب از او مضایقه می نمود... در سبیل مکه امری که (زشت تر) از هر امری می بود، نزاع حجاج بود با یکدیگر.."(۱۸۸)

سید باب برآمده از خاندان "سادات" با ابراز بیزاری از تباهی اخلاقی شیعیان نشان می دهد به "اخلاق ایرانی" وابسته است و از منش ملّایی بدور.

این نکته را نادیده نگذاریم که او بهیچوجه در پی مریدپروری نبود، بلکه برعکس می کوشید افکار و اعتقادات خرافی را از ذهن یارانش بزداید و کسانی را که استعداد چنین پالایشی را نداشتند از خود دور کند. از جمله آنکه قرار بود در بازگشت از مکه، برای دیدار با پیروان به کربلا بیاید. (بنا به اعتقادات اسلامی پیامبر بیانگر ارادهٔ خداست و چون خدا آینده را می‌شناسد تغییر قرار پیامبر به معنی تغییر در علم الهی است و آنرا "بداء" می نامند، که بزرگترین کفر است.) اما باب به شیراز بازگشت و بسیاری از "بابیان" که در کربلا منتظر بودند از او برگشتند!

بارِی، در زمان سفر باب، پیروان چنان آوازهٔ او را در سراسر ایران پراکنده بودند که حاکم شیراز مجبور شد او را خانه‌نشین کند. دیری نگذشت که باب پس از نوشتن نامه ای به محمدشاه و درخواست ملاقات با او، راهی اصفهان شد و به حاکم شهر، منوچهرخان پناه آورد. منوچهرخان ماه‌های آخر زندگی را می گذراند. پس از درگذشت وی صدراعظم وقت، میرزا آقاسی، باب را از دست ملایان اصفهانی نجات داد، اما او را نه به پایتخت و به ملاقات شاه، بلکه به دورترین نقطهٔ ممکن یعنی قلعهٔ ماکو تبعید کرد. هنوز ۹ ماهی نگذشته بود که سفیر روس با توجه به گسترش روزافزون بابیان از دولت ایران خواست، "این شخص کهنه پرست را که به ایجاد آشوب در ولایات مختلفهٔ ایران می کوشد"! (۲۱۶) از مرز روسیه دور سازد. او را دو سالی در قلعهٔ چهریق نزدیک ارومیه زندانی کردند، تا در مجلس ملایان تبریز با حضور ولیعهد محاکمه و فتوای قتل او صادر شود.

نکتهٔ مهم در زندگی‌نامهٔ باب اینستکه او توانست با پناه آوردن به حکومت ۶ سالی کشته شدن خود را به تعویق اندازد، چرا که از زمانی سخن می‌گوییم که کشتن چنین کسی بر هر مسلمانی واجب بود! زمانی که ایران یکسره در قبضهٔ قدرت رهبری شیعه قرار داشت و خرافه پرستی تعصب آمیز به اوج خود رسیده بود. فقیهان نه تنها حکم قتل می‌دادند، بلکه بدست خود نیز آن را اجرا می کردند. چه جای شگفتی؟! آنان بر امتی حکم می راندند که بر سر اینکه باید بالای قبر نماز خواند یا پایین آن، به دو فرقهٔ "بالاسری" و "پایین‌سری" تقسیم شده بودند و بدین خاطر خون یکدیگر را می‌ریختند. "صوفی منشی مستوجب مرگ بود، تا چه رسد به ادّعای پیامبری."(۱۸۷) از اینرو شاید دیگر قابل تصور نباشد که ادعای باب در آن زمانه به چه درجه از شهامت نیاز داشت. یکی از پیروانش بعدها نوشت:

"اگر قلبهای عالم را در قلب (کسی) جا دهی جسارت بر چنین امر مهم ننماید."(ایقان)

براستی که اگر غبار دروغ و تهمت را از چهرهٔ تاریخی باب کنار بزنیم، درمی‌یابیم که در درجهٔ اول جاذبهٔ شخصیت او برای پیروان نزدیکش آنان را چنان برانگیخت که آوازهٔ او را با شور و شوق فراوان در سراسر ایران پراکنده ساختند.

روشن ببینیم. باب هم از ثروت بهره داشت و هم بسادگی می توانست به ملایی در بالاترین رده ها دست یابد، چنانکه بعدها نوه عموی او به نام "میرزای شیرازی" مجتهد اول شیعیان شد. بنابراین با توجه به خطر فوری مرگ، که با ادعای قائمیت توأم بود، رسیدن به جاه و مقام بهیچوجه نمی‌توانست انگیزه و هدف او باشد. چنانکه از نامه‌های او برمی آید، هدفش از ملاقات با شاه نیز این بود که از او بخواهد با کمک بابیان قدرت ملایان را در هم شکند و "نظم" اجتماعی را برقرار کند:

".. اگر تو نپذیری، خداوند دیگری را برخواهد گزید تا نظم را برقرار کند."!(۲۰۴)

بنابراین اگر بخواهیم جمع بندی کنیم، باب را شخصیتی باید شناخت برخاسته از ردهٔ بالای حاکمیت با احاطهٔ بی نظیر بر "معارف اسلامی" که با یارانش خردمندانه سخن می گفت. چنین شخصیتی در ایران خرافات زدهٔ آنروزگار که زیر زهدفروشی ملایان مجال تنفس نداشت بیشک از جاذبهٔ بسیاری برخوردار بود.

به یک کلام باب بر آن بود که تنها راه نجات ایران برانداختن حکومت مرئی و نامرئی ملایان بر جامعه است. مذهب شیعه مشروعیت ملایان را تثبیت کرده بود و تنها راه نجات آن بود که با ظهور مهدی، قائم و یا هر کس دیگری که منتظرش بودند، دوران اسلام به سر آید.

نگاهی به بابیت:

روشن است که این جا پرداختن به جوانب مختلف بابیت ممکن نیست. تنها برای آن که برای انسان‌دوستی اندیشمندانهٔ باب نمونه‌ای بدست داده باشیم، به برخی "احکام" او اشاره می شود. پیش از این باید توجه داشت که همهٔ دیگر جنبشهای رفرم مذهبی چه مسیحی و چه اسلامی در واقع بازگشت به اصل دین را تبلیغ می کنند. بدین دلیل که همهٔ ادیان کهن خود را کامل می دانند و هیچگونه نوآوری (بدعت) را تحمل نمی‌کنند. از مارتین لوتر تا کالوین

و از شریعتی تا سَلَفی ها همگی برآنند که "دین" منحرف شده و باید به اصل آن بازگشت. درحالیکه پیام محمدعلی شیرازی این بود که گذشته‌ها گذشته و باید دوران نوینی را آغاز کرد! هر دیانتی دوره‌ای دارد و چون دوره‌اش بسر رسید، نیروی حیاتی‌اش را از دست می دهد و مانند جسدی روی دست پیروانش می‌ماند.
پیام باب به بابیان نه بازگشت به گذشته، بلکه رو به آینده داشت. از اینرو "تعالیم" او دو جهت داشت، یکی بریدن کامل از شیعیگری : منع به منبر رفتن، منع نماز جماعت، منع "امر به معروف و نهی از منکر" و منع خرید و فروش وسایل "متبرکه"، منع فتوای به قتل،...
مثلاً یکی از اصول اعتقادی شیعه اعتقاد به "نجاست" به معنی ناپاکی "ذاتی" بسیاری چیزها (از جمله کافران!) است. این تصور مدعی است که در برخورد "نجاسات" با چیزهای پاک، نجاست پخش می شود. جالب است که ببینیم باب چه راه حل نبوغ آمیزی برای رهایی از این تصور بیمارگونه نشان داد: برخورد ناپاک به پاک باعث پاکی می شود!
جهت دیگر بابیت، درانداختن طرحی نو از انسان و جامعه است. باب بدین منظور از دو اهرم کمک می گیرد: یکی زنده ساختن فرهنگ ایرانی است و دیگری کوشش برای گسترش خردورزی. اینجا باید در نظر داشت که مردمان زمانهٔ او چنان در "فرهنگ شیعی" غرق بودند که او تنها با تکیه بر چنین مقولاتی می توانست پیام خود را گسترش دهد:
نمونه آنکه "حق اعلام جهاد" را از ملایان گرفت و آن را انحصاراً حق شاه اعلام کرد و یا برای زنده ساختن نوروز، آن را روز پایانی ماه روزه (عیدفطر) تعیین کرد!
در نگاه باب، انسان موجودی خردمند است. حال اگر در نظر گیریم، "مصیبت کربلا" مهمترین مشغولیت ذهنی مخاطبان باب بود، این سخن او را باید در آن روزگار انقلابی‌ترین شعار در جهت خردورزی دانست که هنوز هم تازگی خود را حفظ کرده است:
"وقتی که سیدالشهدا طلب (آب) می‌نمود، سزاوار بود (دادن آب) به او. والّا سالی کرور کرور در ذکر تعزیهٔ او صرف نمودن تلذّذی است برای صارفین .. حال باید انسان عمل را در موقع کند تا آنکه نفع بخشد او را."(۲۵۸)
دیگر امتیاز فرد "بابی" احساس همدردی است. گفتن ندارد که باب آزار حیوانات را منع می کند تا چه رسد به "برده‌داری و خرید و فروش انسان". فراتر از آن هرگونه "ضرب و شتم" (کتک زدن و دشنام گفتن) و "تنبیه بدنی" را ردّ می کند.
خانواده در نظر باب کانون اصلی جامعه است:
"اعظم عبادت خدا محبت به همسر و به خصوص اطفال می‌باشد؛ بدون تفاوت میان پسر و دختر."
بر همین پایه نیز جایگاه والای زن و حقوق برابر با مرد(مانند: تک همسری و حق مساوی طلاق) قرار دارد. نه تنها "سخن، نگاه و همنشینی" میان زن و مرد مجاز است، بلکه باب رابطهٔ زن و مرد را چنان تنگ و مهرآمیز می خواهد که: "مسافرت باید اگر مقدور باشد به همراه همسر انجام گیرد."
اصولاً نگاه باب به روابط انسانی چنان لطیف است که می توان گفت آنچه دربارهٔ "احکام و مجازات" بیان داشته، نه تنها در تاریخ ایران، بلکه در تاریخ جهان یکتا است. می دانیم که پس از هزاران سال که مجازات جرم بر اصل "قصاص" قرار داشت، در جوامع مدرن هدف مجازات اهداف تربیتی قرار گرفت، تا مجرم از تکرار جرم بازداشته شود. منع مجازات اعدام هنگامیکه باب آنرا مطرح کرد در هیچ جای جهان بصورت خواستی فراگیر مطرح نبود. فراتر از این باب در این زمینه به انقلابی دست زد و "مجازات" را به امری درونی و شخصی بدل ساخت:
مثلاً اگر کسی مردی را به زندان اندازد و یا کودکی را کتک بزند، همسرش ۱۹ روز بر او حرام می شود! (۲۵۲)
میرزا آقاخان کرمانی در کتاب "هشت بهشت" برخی نظرات باب دربارهٔ ویژگی‌های زندگی اجتماعی را برشمرده است.
از جمله: حرمت تفتیش عقاید و جستجو در امور شخصی مردم، فراگیر کردن صلح عمومی و جلوگیری از خرید و فروش سلاح‌های جنگی، تشکیل مجلسی در (هر بَلَد و هر مرکز) تا به طور مساوات در میان سکنهٔ آن حدود حکم کند، اعم از اهالی یا اجانب ..
نیم نگاهی به زندگی، آرا و آثار علی محمد شیرازی کافیست تا جوانی را با اندیشه‌ای داهیانه بیابیم که در آستانهٔ عصر حاضر با آرزوهای بلندی برای ایران به ادعایی بزرگ برخاست. با درایت توانست جان خود را برای مدتی هر چند کوتاه حفظ کند و در همین زمان نیز به جنبش مردمی بزرگی دامن زد:
"(او) در آستانهٔ ورود ایران به دوران نوین، اهدافی را در مقابل جامعه گذاشت که هرگاه ایرانیان بخواهند به نوسازی عیمق و واقعی دست بزنند، ناگزیر از روی آوردن بدانها هستند. هر زن ایرانی، که برای رفع حجاب و تساوی حقوق با

مردان برمی‌خیزد، در واقع همان می‌کند که طاهره (قرةالعین).. کرد و هر مردی که در پی یافتن منزلت انسانی قدمی برمی دارد به راه بابیان رفته است."(۱۷۹)

خوشبختانه دربارهٔ گسترش "فتنهٔ باب" میان دوست و دشمن اختلافی نیست. امیرکبیر به سفیر روس گزارش داد: "تعداد بابیان در سراسر ایران به صدهزار رسیده است." (۲۶۱) و گوبینو سفیر فرانسه نیز نوشت:

".. دربین هشتاد هزار سکنهٔ تقریبی طهران پنج هزار از آنها از حزب بابی می باشند."(۲۶۲)

نکتهٔ مهم در این میان اینستکه هرچند جنبش بابی به قیمت جان حدود ده هزار تن سرکوب شد، اما بازماندگان بابیان "بی بازگشت از اسلام بریده بودند"(۲۱۸) وانگهی، ملایان با فتوا به ارتداد، راه بازگشت آنان به اسلام را بسته بودند:

"هر کس میان کس و کار خود "ظنّ" به وجود و حضور بابی بَرَد، مختار است (او) را به دست خود به دَرَک واصل کند."(۲۹۱)

در نیم قرن "عصر ناصری" بابیان هرچند مجبور به پنهان کاری بودند، اما توانستند ارزشها مطرح شده از سوی باب را به موازین زندگی خود بدل کنند و خواه ناخواه در میان امت شیعه بپراکنند و آن نیرویی را در درون جامعه بپرورانند که خواستار تحولات بنیادین در ایران بود. شگفت انگیز آنکه در آستانهٔ انقلاب مشروطه پس از آنهمه "بابی‌کشی" نسبت جمعیت "بابیان" به کل جمعیت بیش از نیم قرن پیش بود.(۱۵۱-۲)

دلارام مشهوری نشان داده است که بدون دو جناح "بابی" (ازلیان و بهائیان) انقلاب مشروطه پدید نمی‌آمد و "تأثیرات فرنگیان و فرنگ رفته‌ها" بسیار کمتر از آن بود که بتواند امتی اسیر در چنگال تاریک اندیشی ملایان را به چنین مقولاتی جلب کند. به همین منطق نیز در دوران رضاشاه بسیاری تدابیر تجددخواهانه (از جمله "رفع حجاب") بدون استقبال و پشتیبانی همین بخش از جامعه امکان موفقیتی نداشت.

از آن پس نیز جریانی که سرچشمهٔ آن به باب برمی‌گشت، پشتیبان حرکت پیشرفت طلبانه بود و بخش مهمی از اندیشمندان و راهگشایان ایرانی، از آقاخان‌کرمانی تا دهخدا و از جمال‌زاده تا بهرام بیضائی، مستقیم یا غیرمستقیم از این جریان متأثر بودند. "پاکسازی" ۳۰هزار تن از آموزگاران مدارس پس از انقلاب، در واقع حذف همین عنصر اجتماعی را هدف داشت و نتایج آنرا می توان در ایران امروز به روشنی دید.

اگر بپذیریم که: **"تغییر عقیده و اخلاق یک جماعتی در یک مملکت خیلی دخیل است در تغییر امور اجتماعی"** (۱۸۱-۲) می‌توان محمد علی شیرازی (باب) را که بزرگترین جنبش پایدار در تاریخ معاصر ایران را پدید آورد، بعنوان مؤثرترین شخصیت تاریخی معاصر شناخت.

اسفند۱۳۹۳ش.

نقل‌قول‌ها از: دلارام مشهوری، رگ تاک، دوجلد، انتشارات خاوران (پاریس)، چاپ‌چهارم، ۱۳۸۴ش.(شماره صفحه)